پیشخوان

نظر و گذری بر خاطرات ژنرال نزار الخزرجی

اوصافی از «جمهوری وحشت»

■ شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات نزار الخزرجی مشاور نظامی صدام حسین را در خود دارد. این مجموعه از سوی فاطمه تشکری جهرمی ترجمه شده و انتشارات شهید کاظمی، آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر در باره محتوای این کتاب به نکات ذیل اشارت برده است: «کتاب جنگ جنگ تا نابودی، خاطرات ارتشبد نزار الخزرجی فرمانده سپاه اول و رئیس ستاد مشترک ارتش عراق در زمان جنگ با ایران است. این خاطرات، پرده از اسرار جنگ ایران و عراق برمی‌دارد و اولین کتاب از مجموعه جمهوری وحشت است. کتاب‌هایی از نویسندگان عربی و غیرعربی که قالب‌های مختلفی (از خاطره‌نویسی و تاریخ شفاهی تا تاریخ‌نگاری پژوهشی) را در برمی‌گیرد. هدف همگی این کتاب‌ها، ایجاد تصویری روشن‌تر از حکومت مردی است که چند دهه در کشور خود جمهوری وحشت برپا کرده بود. طبیعتاً جنگ ایران و عراق نیز بخش مهمی از دوران حکومت او را تشکیل می‌داد و بالطبع در این کتاب‌ها، به موضوع جنگ نیز پرداخته خواهد شد. هدف این مجموعه، شناخت حکومت صدام از ابعاد مختلف است. از همین رو در این کتاب‌ها شناخت جنبه‌های مختلف سیاست داخلی، سیاست خارجی، امنیت، فرهنگ و اقتصاد این رژیم، در کل دوران ۳۵ ساله حکومت بعثی (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۸۲ که ۲۴ سال آن تحت حاکمیت مستقیم صدام قرار داشت) مدنظر است و اگر به موضوع جنگ پرداخته شود به عنوان یکی از قضایای این رژیم مخوف خواهد بود...»

در دیباچه خاطرات الخزرجی، در باب پیشینه او

صدام حسین [...] عدنان [...]

می‌خوانیم: «نزارالخزرجی در سال ۱۹۳۸ [۱۳۱۷ شمسی]، در شهر بعقوبه در استان دیاله عراق، در یک خانواده اهل سنت به دنیا آمد. وی تحصیلات نظامی خود را در دانشگاه علوم نظامی سنت هرست انگلستان به پایان رساند. در همان ماه‌های ابتدای جنگ تحمیلی، برای همکاری با ارتش به بغداد فراخوانده شد و نقش مهمی را به عهده گرفت. وی به عضویت کمیته نظارت بر جنگ درآمد و پس از چندی رئیس این کمیته شد. تهیه طرح‌ها، نقشه‌های جنگی و مانورهای نظامی و تهیه گزارش از وضعیت لشکرها، همه زیر نظر او انجام می‌گرفت. زمانی که نیروهای ایرانی مناطق وسیعی از شمال عراق را در چند عملیات از جمله عملیات مسلم بن عقیل آزاد کردند، ژنرال نزار خشن‌ترین اقدامات را علیه نیروهای ما به کار گرفت. او در نبرد پنجوین، به فرمانده تیپ ۴۵۱ دستور داد که ۲۰ نفر از اسیران ایرانی - که جزو سپاه پاسداران هستند- باید کشته شوند. اسیران مجروح هم به دستور او زنده زنده دفن شدند! در سال ۱۹۸۷ [۱۳۶۶]، الخزرجی به فرماندهی سپاه اول ارتش عراق منصوب شد. در این زمان تعداد افرادی که تحت امر او کار می‌کردند، به یک میلیون نفر می‌رسید! وی از همان ماه‌های ابتدای جنگ تحمیلی، نقش مهمی را بر عهده گرفت، آنچنان مهم که به پیشنهاد او و برای تغییر استراتژی رویارویی با ایران، عملاً جنگ متوقف شد. در این مدت او توانست به این سپاه سر و سامان دهد و بعضی از مناطقی که در دست نیروهای ما بود از جمله قله گردمند، دربندیخان، کوه‌های سیدصادق و تپه سلطان را باز پس بگیرد. پیش از پایان جنگ تحمیلی، در تاریخ ۱ مارس ۱۹۸۸ [۱۱ اسفند ۱۳۶۶]، وی از طرف صدام طی حکمی به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش منصوب و دو سال بعد، یعنی در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۰ [۲۸ شهریور ۱۳۶۹]، مشاور نظامی صدام شد. خزرجی در مارس ۱۹۹۶، از نظام جدا شد. او ابتدا از استان موصل به کردستان رفت و از آنجا با یک فروند هواپیمای امریکایی، به اردن گریخت...»

زنده‌یاد سیدجواد حجازی و فرزندش حجت‌الاسلام والمسلمین سیداصغر حجازی در محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی

روایتی از زندگی و مبارزات زنده‌یاد سیدجواد حجازی

«سنگر استوار» نهضت اسلامی در همدان

■ مریم صادقی‌پری

زنده‌یاد سیدجواد حجازی از چهره‌های فرهنگی- انقلابی خوشنام شهر همدان، نه تنها در عرصه خدمت به مردم با تأسیس نهادهایی مانند درمانگاه مهدیه، مسجد مهدیه و دارالایتام مهدیه است، بلکه در دوران پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی از فعال‌ترین چهره‌های مبارزاتی به شمار می‌رفت. او از یاران نزدیک شهید آیت‌الله سیداسدالله مدنی بود و در تشکیل و اداره شورای هماهنگی انقلاب در همدان، نقش مهمی داشت. حجازی با روحیه‌ای خستگی‌ناپذیر، در کنار شهید مدنی به سازماندهی فعالیت‌های انقلابی، حمایت از خانواده‌های مبارزان و ساماندهی خدمات شهری در دوران اوج‌گیری انقلاب پرداخت. همزمان با نگاهی عمیق به نیازهای جامعه، پایه‌گذار نهادهای خیریه‌ای شد که تا امروز مأمن نیازمندان همدانی‌اند. مقال پی آمده به گوشه‌ای از فعالیت‌های او در حیاتش می‌پردازد. امید که برای تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان مفید آید.

■■■

■ **درنگی بر ادوار حیات**

شادروان سیدجواد حجازی، در سال ۱۳۰۶ش در شهر همدان به دنیا آمد. وی در ۱۰ ماهگی پدرش سیدباقر از کسبه خوشنام بازار طاقه‌فروشان همدان را از دست داد و چندی بعد نیز از نعمت وجود مادر محروم شد. با وجود این فقدان‌های زودهنگام برادر بزرگ‌ترش سیدصادق حجازی - که مدیریت «جامعه تعلیمات اسلامی» همدان را به عهده داشت- نقشی محوری در شکل‌گیری شخصیت فکری و معنوی وی ایفا کرد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس معتبر همدان چون «پانزده بهمن»، «سعدی»، «ابن‌سینا» و «شرافت» به پایان رساند و پس از آن در آموزشگاه ماشین‌نویسی «سیدین» به کار مشغول شد، جایی که در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی به یکی از پایگاه‌های فعال توزیع اعلامیه‌های ضدرژیم پهلوی تبدیل شد.

پس از پایان دوره خدمت سربازی، سیدجواد حجازی به استخدام همان مؤسسه آموزشی درآمد و سال‌ها به تدریس ریاضی در مدرسه «علمی» پرداخت. فعالیت‌های آموزشی‌اش، همزمان با استخدام در اداره پست و تلگراف همدان ادامه یافت و این دو مسیر کاری را سال‌ها به موازات یکدیگر دنبال کرد.

■ **دیدار با امام‌خمینی در نجف**

سیدجواد، دو بار در دوران تبعید امام‌خمینی به عراق به نجف سفر کرد و توفیق دیدار با ایشان را یافت. او درباره این دیدارها چنین روایت می‌کند: «در سال ۱۳۴۸ و طی سفری زیارتی به کربلا و نجف، توفیق یافتم از نزدیک با امام‌خمینی آشنا شوم. واسطه این دیدار سیدعلی قاموسی بود، مردی مورد اعتماد امام که مرا نیز می‌شناخت. وقتی اشتیاق فراوانم را برای ملاقات دید، زمینه دیداری خصوصی را فراهم کرد. منزل ما در کوچه‌ای نزدیک به خانه امام قرار داشت. هر شب در ساعت معینی، ایشان برای اقامه نماز به حرم امیرالمؤمنین (ع) می‌رفتند. من هم بی‌صدا از دور همراهی‌شان می‌کردم. به محض ورود به حرم امام ایستاده زیارت جامعه کبیره را می‌خواندند و من پشت سرشان می‌نشستم و اشک می‌ریختم. روزانه چند نوبت، توفیق دیدارشان را داشتم. گاهی که برای نماز نمی‌آمدند، شهید مدنی به‌جای ایشان نماز جماعت را اقامه می‌کرد. روزی همراه با مرحوم حاج علی‌عمو به دیدار امام رفتیم، اما هیبت و جلالت ایشان چنان بر من غلبه کرد که نتوانستم حتی سخنی بگویم، فقط گریستم. امام با مهربانی چند سؤال از من پرسیدند، اما زبانم بند آمده بود...»

وی در ادامه به سفر دوم خود در سال ۱۳۵۷ اشاره می‌کند و می‌گوید: «در سال ۱۳۵۷ نیز بار دیگر توفیق یافتم به نجف سفر کنم و حدود یک ماه در خدمت امام بودم. زمانی که برای زیارت به حرم می‌رفتند، دعای امین‌الله را قرائت می‌کردند. همواره می‌گفتم آنچه من و فرزندانم در راه انقلاب انجام دادیم، همه از برکت دعای خیر امام بود...»

■ **تلاش برای ارتقای آگاهی مردم**

با تبعید امام خمینی از کشور، فعالیت‌های انقلابی سیدجواد گسترش یافت که از دید ساواک دور نماند. در یکی از اسناد ساواک آمده است: «سیدجواد حجازی و برادرش سیدصادق حجازی از افراد شناخته‌شده‌ای هستند که در آموزشگاه ماشین‌نویسی خود واقع در خیابان بوعلی همدان، اقدام به تکثیر و توزیع اعلامیه‌های ضددولتی می‌نمایند. این دو برادر به‌شدت تحت تأثیر افکار روحانیون مبارز از جمله مدنی، روح‌الله خمینی و قمی بوده و ارتباطات مستمری با عناصر بازاری و متدینین دارند. به‌رغم تذکر شفاهی و احضار قبلی، فعالیت‌های آنها کاهش نیافته است...» در این میان نام «اخوان حجازی»، بارها در گزارش‌های ساواک به عنوان یکی از گروه‌های اصلی منتشرکننده پیام‌های امام و دیگر رهبران دینی دیده می‌شود. او خود در این‌باره می‌گوید: «آن زمان تخته‌هایی بود که زمستان‌ها روی حوض آب می‌گذاشتند تا به دلیل برف و یخبندان، شکسته نشود و ما در حیاط و لابه‌لای این تخته‌ها، رساله‌های امام را پنهان می‌کردیم تا به طریقی به اهلش برسانیم. سازمان‌های امنیتی بعضاً به سراغ ما می‌آمدند، ولی معمولاً چیزی از ما پیدا نمی‌کردند. شلاق می‌زدند و یک‌بار هم بنده و اخوی را شلاق زدند، ولی چون استقامت کردیم و حرفی نزدیم، بعد از مدتی ما را آزاد کردند...»

■ **در کنار شهید آیت‌الله سیداسدالله مدنی**

آیت‌الله سیداسدالله مدنی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱، در همدان به فعالیت‌های مبارزاتی و خدمات ارزنده پرداخت. سیدجواد به دلیل سابقه طولانی در مبارزه، خیلی زود به یکی از مراودان نزدیک ایشان تبدیل شد. وی در خاطراتش، در مورد حضور شهید مدنی در همدان و تأثیر او بر مبارزات مردم این شهر می‌گوید: «اگر آیت‌الله مدنی در همدان نبود، مبارزات همدان اصلاً شکل نمی‌گرفت. ما ایشان را با فولکس به مرز می‌بردیم و به نجف اشرف تشریف می‌بردند و بعد از چند ماه دوباره می‌رفتیم و ایشان را به همدان می‌آوردیم. تا اینکه به علت بیماری ریوی به توصیه پزشکان ناچار به ترک نجف اشرف و قرار شد، به یک منطقه خوش آب و هوا مهاجرت کند و به این منظور، به روستای دره مرادبیگ همدان مراجعه کرد...»

دکتر کی‌نژاد در بخشی از خاطرات خود می‌نویسد: «آقای حجازی هرچند لباس روحانیت به تن نداشت، اما در میان ما از همه مؤمن‌تر، فعال‌تر و مورد اعتمادتر بود. آیت‌الله مدنی به او اعتماد کامل داشت، نه فقط به عنوان یک همراه، بلکه به عنوان یک امین، محرم اسرار و رفیقی واقعی...» با گذشت زمان، حلقه یاران وفادار آیت‌الله مدنی انسجام بیشتری یافت و هسته‌ای مؤثر در مبارزات مردمی همدان شکل گرفت.

■ **اقامت اجباری در شهر مشهد**

فعالیت‌ها و باورهای دینی و انقلابی سیدجواد حجازی، حساسیت نیروهای امنیتی را برانگیخت. از سوی دیگر، مدیر بهایی پست و تلگراف همدان - که فردی ضددین بود- خواستار انتقال اجباری او به خارج از این شهر شد. با ورود به مشهد، سیدجواد به اداره پست حرم رضوی(ع) منتقل شد. هدف رژیم از این تبعید، منزوی ساختن او و دور کردنش از بستر مبارزات مردمی همدان بود، غافل از آنکه این تبعید، به فرصتی ارزشمند برای تعالی روحی و سیاسی او تبدیل خواهد شد. در هفته نخست اقامت، از طریق یکی از آشنایان به نام آقای ضیافتی با جلسات هفتگی شب‌های شنبه که در منزل حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برگزار می‌شد، آشنا شد. این جلسات خصوصی به‌شدت مراقبت‌شده بود، زیرا مأموران رژیم بر فعالیت‌های این حلقه حساسیت زیادی داشتند. شرکت‌کنندگان پیش از ورود، چند بار در کوچه بالا و پایین می‌رفتند تا مطمئن شوند که تحت تعقیب نیستند! منزل آیت‌الله خامنه‌ای در یکی از کوچه‌های باریک مشهد واقع بود. در آن جلسات بیشتر از پنج یا شش نفر حاضر نبودند، اما همین محفل کوچک، دریایی از آگاهی، بصیرت و انگیزه انقلابی بود. به تعبیر سیدجواد «آن جلسات در مشهد، برای من به‌مثابه کلاس فشرده‌ای از انقلاب، بصیرت و تعهد بود. حضرت آقا نه تنها سخنران که راهنما و الگو بودند. با همان سادگی و تواضع، ولی با عمقی از فهم دینی و سیاسی که کم‌نظیر بود...»

علاوه بر جلسات خصوصی، آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد کرامت نیز سخنرانی می‌کرد، محلی که جوانان زیادی گرد او جمع شده بودند.

در مشهد فعالیت‌های انقلابی نه تنها کمتر از همدان نبود، بلکه به‌دلیل حضور چهره‌هایی چون حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد، آیت‌الله عباس واعظ طبسی و دیگر روحانیون مبارز، عمق بیشتری نیز داشت. جلسات آیت‌الله طبسی بیشتر رنگ و بوی مذهبی و روضه داشت، در حالی که جلسات آیت‌الله خامنه‌ای وجهه‌ای آشکار از سیاست و اجتماع را نیز در برمی‌گرفت. سیدجواد از محبت و توجه حضرت آقا نسبت به خود در همان ایام، یاد می‌کند و می‌گوید: «بعد از سال‌ها وقتی به منزل ایشان می‌رفتم، با محبت از ما پذیرایی می‌کردند و وقتی هم به همدان می‌آمدند، به خانه ما تشریف می‌آوردند. علت توجه ایشان این بود که می‌دیدند در طول این سال‌ها، روش و منش من تغییر نکرده است. خانه شیروانی ما بعد از دهها سال به همان شکل سابق مانده بود...» تبعید سیدجواد به مشهد، به‌رغم نیت طراحان آن برای منزوی کردن او به نقطه عطفی در زندگی‌اش بدل شد. در جوار حرم امام رضا(ع) نه تنها منزوی نشد، بلکه با ورود به حلقه یاران انقلاب در مسیر تازه‌ای از خدمت و مبارزه قرار گرفت. آشنایی با مؤسسه «انصارالحجه» - که متشکل از بازاریان متدین و فعال در امور خیریه بود- جرقه‌ای در ذهن او زد تا بعدها چنین نهادی را در همدان پایه‌گذاری کند.

■ **بازگشت به همدان با کوله‌باری از تجربه**

با پایان یافتن دوران تبعید و پس از چند سال اقامت در مشهد سیدجواد به همدان بازگشت، اما دیگر تنها یک معلم ماشین‌نویسی، یا کارمند اداره پست نبود. او اکنون حامل تجربه‌ای غنی از ارتباط با حلقه‌های فکری مرتبط با امام، همراهی با شخصیت‌هایی چون آیت‌الله خامنه‌ای، شهید حجت‌الاسلام هاشمی‌نژاد، آیت‌الله طبسی و دهها مبارز دیگر بود. این بازگشت، نقطه عطفی در سازمان‌دهی نیروهای مردمی در همدان شد. خانه او بار دیگر به مرکز رفت‌وآمد نیروهای انقلابی تبدیل شد. محلی برای برگزاری جلسات هماهنگی، آموزش آموزه‌های انقلابی، انتقال پیام‌های امام و حتی توزیع اعلامیه‌ها. این خانه در نگاه بسیاری از مبارزان، «خانه انقلاب» در همدان به شمار می‌رفت.

در همین دوران مؤسسه دارالایتام مهدیه با مشارکت چهره‌های دلسوز و هدایت معنوی شهید آیت‌الله مدنی، به الگویی موفق برای فعالیت‌های مردمی بدل شد. سیدجواد نه‌تنها مدیریت اجرایی این نهاد را بر عهده داشت، بلکه با حضور مؤثر در تمامی امور نشان داد که خدمت به یتیمان برای او صرفاً یک مسئولیت اداری نیست و رسالتی شخصی و ایمانی است. در کنار او جمعی از یاران همدل و مؤمن فعالیت داشتند: آقای رادنیا بازاری متدین و از تأمین‌کنندگان اصلی منابع مالی مؤسسه، آقای خانی گوهربنان از مبارزان باسابقه و اهل قلم، حاج جواد سپهر چهره‌ای بانفوذ در بازار همدان، کلافچی و دکتر مهدیان از دانشگاهیان همسو با نهضت، دکتر حوائجی، دکتر فروغی و دکتر یگانه که در درمانگاه مهدیه و مشاوره‌های روانی-اجتماعی به ایتام نقش فعالی ایفا می‌کردند. این گروه همراه با سیدجواد مؤسسه مهدیه را به یکی از موفق‌ترین نهادهای مردم‌نهاد پیش از انقلاب تبدیل کردند. در سال‌های پایانی حیات رژیم شاه، خانه و اخلاق سیدجواد، نه‌تنها پناهگاه محرومان، بلکه تکیه‌گاهی برای انقلابیون سراسر کشور بود. در خاطرات نقل شده آمده است که افرادی از تهران، قم، کرمانشاه و حتی دورافتاده‌ترین نقاط کشور به همدان می‌آمدند تا از تجربیات او بهره‌مند شوند. ارتباط صمیمی او با علمای بزرگی چون شهید مدنی، شهید هاشمی‌نژاد و ارادت خالصانه‌اش به امام خمینی، از او چهره‌ای مورد اعتماد و الهام‌بخش در میان مبارزان ساخته بود.

■ **پس از پیروزی انقلاب اسلامی**

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، فصل جدیدی در حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاج سیدجواد حجازی آغاز شد. در همان روزهای ابتدایی و پیش از شکل‌گیری نهادهای رسمی نظام، شورایی با نام «شورای هماهنگی انقلاب»، با ریاست شهید آیت‌الله مدنی و با حضور معتمدان شهر شکل گرفت که سیدجواد حجازی نیز یکی از اعضای اثرگذار آن بود. این شورا وظیفه رسیدگی به مسائل خدمات شهری، ساماندهی امور روزمره و حفظ نظم در روزهای پرالتهاب پس از انقلاب را بر عهده داشت. در همان روزهای اولیه انقلاب و تحت هدایت آیت‌الله مدنی، حاج سیدجواد در تأسیس نهادهایی همچون بنیاد مستضعفان، صندوق‌های قرض‌الحسنه مردمی و دیگر ساختارهای حمایتی انقلابی، نقش مهمی ایفا کرده بود.

در ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ و با تصویب شورای انقلاب، نهادی با عنوان سازمان عمران اراضی شهری (که بعدها به سازمان زمین شهری تغییر نام یافت)، تأسیس شد. وظیفه این نهاد واگذاری زمین به اقشار فاقد مسکن بود و حاج سیدجواد به‌عنوان یکی از معتمدان شهر، نقش مؤثری در آن ایفا کرد.

■ **ایستادگی در پشت جبهه، فداکاری در خط مقدم**

در دوران دفاع مقدس نیز سیدجواد حجازی چون همیشه در صف مقدم خدمت به انقلاب حضور داشت. اگرچه شرایط جسمی و مسئولیت‌های سنگینش اجازه حضور مستقیم در میدان جنگ را نمی‌داد، اما هر آنچه داشت برای استواری نهال نوپای انقلاب در برابر طوفان‌های سهمگین آن سال‌ها تقدیم کرد، حتی فرزندانش را. سردار فرجی در این‌باره می‌گوید: «در آن دوران، آقای حجازی شرایطی نداشتند که شخصاً در جبهه باشند، اما باور داشتند که پشتیبانی از جبهه حتی مهم‌تر از حضور در آن است. می‌گفتند ما باید پشت جبهه را محکم نگه داریم تا دفاع ادامه‌دار باشد، چون نمی‌دانیم جنگ چقدر طول می‌کشد... ایشان تأکید داشتند که روحیه خانواده‌ها، به‌ویژه خانواده‌های معظم شهدا، باید حفظ شود و آمادگی برای هر شرایطی داشته باشند. حاج سیدجواد با تمام توان در تهیه اقلام ضروری برای رزمندگان، تلاش می‌کرد...»

سیدکاظم حجازی نیز روایت می‌کند: «در طول جنگ، همراه با برخی دوستان که غالباً از پدران یا بستگان شهدا بودند، با ماشین شخصی به جبهه‌ها سر می‌زدیم. حاج آقا مراودات نزدیکی با رزمنده‌ها داشت و خودش شخصاً اقلام و تجهیزات موردنیاز را به مناطق مختلف می‌برد. برخوردش با بچه‌های جبهه، بسیار صمیمی و عاطفی بود...»

سال‌ها تلاش و مجاهدت او در پشت جبهه، سرانجام با شهادت دو فرزندش جعفر و محمدباقر به اوج خود رسید. شهادتی که گویی با خون این عزیزان، بر تمام عمر خدمت سیدجواد مُهر قبولی آسمانی زد. او که همیشه شهادت را هدیه‌ای الهی می‌دانست، باور داشت که این نعمت نصیب هر کسی نمی‌شود و اگر کسی لیاقت یابد، باید با صبری الهی بار مصیبتش را به دوش بکشد. علی‌آقا محمدی، از دیدار خود با جعفر حجازی چنین یاد می‌کند: «رفتم دیدن جعفر. به من گفت بیا با هم خداحافظی کنیم. پرسیدم خبری است؟ جعفر گفت با شهید حسن ترک آن سردار بزرگ اسلام قراری داشتیم که هر کدام زودتر شهید شد، دیگری را با خودش ببرد. گفت من مطمئنم حسن زیر قولش نمی‌زند و مطمئنم که خدا هم او را پیش من بی‌آبرو نمی‌کند...» فرزند سیدجواد، سیدمحمدکاظم حجازی نیز درباره تأثیر این فاجعه می‌گوید: «شهادت بچه‌ها، فشار سنگینی بر پدر آورد. شبی نبود که در هنگام نماز شب، کنار عکس جعفر و محمدباقر ننشیند و گریه نکند. هنوز آن لحظات را فراموش نمی‌کنم... شانه‌هایش از شدت گریه، بی‌امان می‌لرزید...»

■ **ابوالایتام همدان**

با آغاز دوران بازسازی کشور، سیدجواد با تمام توان پا به میدان گذاشت و گام‌های بلندی در مسیر سازندگی و رفع محرومیت برداشت. یکی از مهم‌ترین اقدامات او تأسیس مرکز تشخیص درمانی MRI مهدیه همدان بود. تلاش‌ها و پیگیری‌های مستمر او به‌سرعت به نتیجه رسید و این مرکز، همدان را به قطب پزشکی غرب کشور در زمینه تشخیص و درمان بیماری‌های صعب‌العلاج تبدیل کرد. این امر باعث شد مردم همدان و شهرهای اطراف بتوانند با پرداخت کمترین هزینه و در زمانی مناسب، فرآیند درمان را طی کنند. آقای پرویز فتاح درباره این اقدام می‌گوید: «اگر دولت می‌خواست چنین کاری انجام دهد، هم از نظر هزینه و هم از نظر امکانات، چندین برابر منابع نیاز داشت و باز هم این سطح از رضایتمندی حاصل نمی‌شد...»

در حقیقت، سیدجواد حوزه درمان را با امور خیریه آمیخته بود. خانم مرضیه وحید دستجردی وزیر وقت بهداشت نیز می‌گوید: «من شاهد بودم که ایشان چقدر دلسوزی می‌کرد، برای اینکه مردم از جیب خودشان کمترین هزینه را پرداخت کنند و این واقعاً یک ارزش بسیار بالایی بود. معمولاً خیرین در این حوزه‌ها، خیلی راحت سرمایه‌گذاری نمی‌کنند و خیرینی که در حوزه سلامت سرمایه‌گذاری می‌کنند، در واقع با رنج مردم زندگی می‌کنند...» درنهایت، مهم‌ترین فصل زندگی پر فراز و نشیب سیدجواد، زمانی رقم خورد که با تمام وجود در خدمت به یتیمان گام برداشت و نام خود را به‌عنوان «ابوالایتام» در تاریخ معاصر همدان ثبت کرد. چنانکه خود بارها می‌گوید: «هیچ‌گاه از خدا چیزی نخواسته‌ام، الان هم تنها آرزویم این است تا وقتی که عمر دارم، بتوانم همچنان به مردم و یتیمان خدمت کنم...»

در هفته نخست اقامت اجباری سیدجواد حجازی در مشهد، وی از طریق یکی از آشنایان با جلسات هفتگی شب‌های شنبه که در منزل حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برگزار می‌شد، آشنا شد. این جلسات خصوصی به‌شدت مراقبت‌شده بود، زیرا مأموران رژیم بر فعالیت‌های این حلقه حساسیت زیادی داشتند. شرکت‌کنندگان پیش از ورود، چند بار در کوچه بالا و پایین می‌رفتند تا مطمئن شوند که تحت تعقیب نیستند!

مهم‌ترین فصل از زندگی پر فراز و نشیب سیدجواد حجازی، زمانی رقم خورد که با تمام وجود در خدمت به یتیمان گام برداشت و نام خود را به‌عنوان «ابوالایتام»، در تاریخ معاصر همدان ثبت کرد. چنانکه خود بارها می‌گوید: «هیچ‌گاه از خدا چیزی نخواسته‌ام، الان هم تنها آرزویم این است تا وقتی عمر دارم، بتوانم همچنان به مردم و یتیمان خدمت کنم...»

زنده‌یاد سیدجواد حجازی و فرزندش حجت‌الاسلام والمسلمین سیداصغر حجازی